

تاریخ حقیقی خرگوش و لاک پشت

نویسنده: لرد دانسنی

مترجم: سید امین حسینیون

مدت های مدید بحث و جدالی میان حیوانات بود که خرگوش فرزتر می دود یا لاک پشت. برخی می - گفتند خرگوش فرزتر است چون گوش های به آن درازی دارد، و دیگران می گفتند لاک پشت فرزتر است چون هرکس لاکش به این سفتی است به همین سفتی هم می دود. و اما نیروهای غریب بی نظمی دیرزمانی این مسابقه ی تعیین کننده را عقب انداختند.

ولی وقتی کار حیوانات نزدیک بود به جنگ بکشد، بالاخره توافقی حاصل شد که خرگوش و لاک پشت باید پانصد یارد (حدود ششصد متر) بدون تا همه ببینند حق با چه کسی است. خرگوش گفت: «چرندیات خنده دار نگیدا!» و این تمام جوابی بود که طرفداران خرگوش در مورد دویدن از او شنیدند.

لاک پشت گفت: «این رقابت بر من خوشایند است، کوچک نمی دارمش.» والله هوادارانش فریاد شادی کشیدند.

روز مسابقه احساسات در غلیان بود. غاز به روباه حمله کرد و تقریبا نوکش زد. طرفین از پیروزی در دسترس با غرور حرف می زدند و مسابقه لحظه به لحظه نزدیک می شد. لاک پشت گفت: «من از موفقیت خودم مطمئنم.» ولی خرگوش چیزی نگفت. به نظر کسل و عصبانی می رسید. برخی طرفدارانش همان لحظه ولش کردند و به طرف مقابل پیوستند؛ که در مقابل سخنرانی پر شور و شرر لاک پشت فریاد شادی می زدند. اما خیلی ها با خرگوش ماندند و گفتند: «ما هرگز ولش نمی کنیم. حیوونی با گوش به این درازی قطعا برنده میشه.»

طرفداران لاک پشت می گفتند: «سفت بدو» و زان پس «سفت بدو» یک شعار شد که همه به هم می گفتند. می گفتند: «لاک سفت و زندگی سفت، کشور به این جور چیزا احتیاج داره. سفت بدو.» و این کلمات هرگز زمزمه نمی شدند بلکه جماعت دسته جمعی از ته دل فریادشان می زدند.

بعد مسابقه شروع شد و ناگهان سکوت همه را گرفت. خرگوش یک کورس صد یاردی گذاشت، بعد ایستاد و اطرافش را نگاه کرد تا رقیبش را ببیند. بعد نشست و خودش را خاراند و گفت: «مسابقه دادن با لاک پشت یه کمی ایزورده!»

برخی شعار می دادند: «سفت بدو، سفت بدو» و دیگران داد می زدند: «بذار بخوابه، بذار بخوابه.» و «بذار بخوابه» هم تبدیل به یک شعار شد.

کمی گذشت و رقیب خرگوش بهش نزدیک شد. خرگوش گفت: «بالاخره لاک پشت لامصب رسید.» بلند شد و تند و تیز دوید تا نگذارد لاک پشت شکستش دهد. برخی رفقاییش می گفتند: «اون گوشها برنده می شن. اون گوشها برنده می شن و بنیادی می ذارن برای حقیقی که ما بیان می کردیم.» بقیه رو کردند به هواداران لاک پشت و گفتند: «حیوون شما کجاس؟!»

طرفداران لاک پشت جواب دادند: «سفت بدو، سفت بدو.»

خرگوش حدود سیصد یارد دیگر هم دوید. تقریبا به چند قدمی خط پایان رسیده بود. و ناگهان به ذهنش رسید که مسابقه دانش با لاک پشت که حتی دیده هم نمی شد چقدر خنده دار و ابلهانه است. همانجا دوباره نشست به خاراندن. جماعت می گفتند: «سفت بدو، سفت بدو!» و «بذار بخوابه! بذار بخوابه!» و خرگوش گفت: «واقعا فایدهش چیه؟». اینبار خرگوش واقعا ایستاد و برخی می گویند خوابید. دو سه ساعتی هیجان نفس گیری برقرار بود و بالاخره لاک پشت برد.

طرفدارانش فریاد «سفت بدو، سفت بدو» سر دادند و اینکه «لاک سفت و زندگی سفت: اینطوری شد که برنده شد.» بعد از لاک پشت پرسیدند این دستاورد نشان دهنده ی چه چیزی است. او رفت و از لاک-پشت خردمند پرسید. لاک پشت خردمند گفت: «این یک پیروزی شکوهمند برای نیروهای حامی فرزی است.» لاک پشت همین را به دوستانش گفت و حیوانات سال ها جز این چیزی نمی گفتند. حتی امروز هم «این یک پیروزی شکوهمند برای نیروهای حامی فرزی است.» یکی از شعارهای خانه ی حلزون است.

اما علت ناشناخته ماندن این روایت از مسابقه این است که شاهدان خیلی کمی از آتشسوزی بزرگ جنگل که کمی بعد رخ داد جان به در بردند. آتش شیبی از بیشه بلند شد و با باد تندی به سمت جنگل آمد. خرگوش و لاک‌پشت و تنی دیگر از حیوانات بر فراز تپه‌ای در کناره‌ی درختان آتش را از دور دیدند و فوراً جلسه‌ای تشکیل دادند تا چه کسی پیام را به دیگر حیوانات جنگل برساند. آنها لاک‌پشت را فرستادند.

تمام.